

موسى و فرعون در هستى تست
بايد اين دو خصم را در خويش جست

ترجمه قرآن (قمشه‌ای) / سوره القصص

از ويكى‌نېشته
<ترجمه قرآن (قمشه‌ای)>

به نام خداوند بخشنده مهربان

طسم (شاید اشاره به اسماء‌الله باشد یا نام سوره است و قسم به آن یاد شده). (۱)

این است آیات کتاب خدا که روشن‌کننده (راه حق از باطل و هدایت از گمراهی) است. (۲)

ما از حکایت موسی و فرعون به حق بر تو بیان می‌کنیم تا اهل ایمان از دانستن آن منتفع شوند. (۳)

همانا فرعون در زمین (مصر) تکبر و گردنکشی آغاز کرد و میان اهل آن سرزمین تفرقه و اختلاف افکند، طایفه‌ای از آنها (بنی‌اسرائیل) را سخت ضعیف و ذلیل می‌کرد، پسرانشان را می‌کشت (که مبادا به ظهور موسی قدرت یابند) و زنانشان را زنده می‌گذاشت (که به خدمت پردازند). همانا فرعون مردی بسیار مفسد و بداندیش بود. (۴)

و ما اراده داشتیم که بر آن طایفه ضعیف و ذلیل کرده شده در آن سرزمین منت گذارده و آنها را پیشوایان (خلق) قرار دهیم و وارث (ملک و جاه فرعونیان) گردانیم. (۵)

و در زمین به آنها قدرت و تمکین بخشیم و به چشم فرعون و هامان و لشکریانشان آنچه را که از آن اندیشناک و ترسان بودند از سوی آنان بنماییم. (۶)

و به مادر موسی وحی کردیم که طفلک را شیر ده و چون (از آسیب فرعونیان) بر او ترسان شوی به دریایش افکن و دیگر هرگز مترس و محزون مباش که ما او را به تو باز آوریم و هم از پیغمبران مرسلش گردانیم. (۷)

اهل بیت فرعون (آسیه) موسی را (از دریا) بر گرفت تا در نتیجه دشمن و مایه‌ی اندوه آل فرعون شود (و به مشیت خدا فرعون دشمن بزرگ خود موسی را به دامان پیوردد) که همانا فرعون و هامان و لشکریانشان بسیار نادان و خطاکار بودند. (۸)

و زن فرعون گفت: این کودک (مایه‌ی نشاط دل و) نور دیده‌ی من و توست، او را مکشید، باشد که در خدمت ما سودمند افتد و یا او را به فرزندی خود برگیریم، و آنها (از حقیقت حال موسی و تقدیر ازلی حق) بی‌خبر بودند. (۹)

و مادر موسی دلش (از هر چیز جز یاد طفلش) فارغ شد (و به حدی غم و اندوه قلبش را فرا گرفت که) اگر نه ما دلش را بر جای نگاه داشتیم تا ایمانش بر قرار ماند نزدیک بود راز درونش را آشکار سازد. (۱۰)

و (آن‌گاه مادر موسی) به خواهر او گفت که از پی طفلم رو. خواهر رفت و موسی را از دور دید (و شناخت) ولی آل فرعون بی‌خبر بودند. (۱۱)

و ما پیش از آن، شیر هر دایه‌ای را بر او حرام کردیم، و خواهر موسی گفت: آیا مایلید که من شما را بر خانواده‌ای که دایه و پرستار این طفل شوند و در کمال محبت و مهربانی تربیت کنند رهنمایی کنم؟ (۱۲)

و بدین وسیله ما موسی را به مادرش برگردانیدیم تا دیده‌اش روشن شود و حزن و اندوهش به کلی برطرف گردد و نیز به طور یقین بداند که وعده‌ی خدا حق است، لیکن اکثر آنان از این حقیقت آگاه نیستند. (۱۳)

و چون موسی به سن عقل و رشد رسید و حد کمال یافت ما به او حکم نبوت و مقام علم عطا کردیم و چنین پاداش به مردم نیکوکار می‌دهیم. (۱۴)

و موسی (روزی) بی‌خبر اهل مصر به شهر در آمد، آن جا دید که دو مرد با هم به قتال مشغولند، این یک از شیعیان وی (یعنی از بنی‌اسرائیل) بود و آن یک از دشمنان (یعنی از فرعونیان) بود، در آن حال آن شخص شیعه از موسی دادخواهی و یاری بر علیه آن دشمن خواست، موسی مشتکی سخت بر آن دشمن زد، قضا را بدان ضربت او را کشت. موسی گفت: این کار از فریب و وسوسه شیطان بود (تا این کافر ظالم را با مؤمنی به قتال برانگیخت و عاقبت به هلاکت رسید) که دشمنی شدید شیطان و گمراه ساختن آدمیان به سختی آشکار است. (۱۵)

(آن‌گاه موسی) گفت: ای خدا، من بر خویش ستم کردم (که به این عمل خود را به فتنه فرعونیان انداختم) تو از من در گذر، خدا هم از او در گذشت که اوست بسیار آمرزنده و مهربان. (۱۶)

موسی باز گفت: ای خدا، به شکرانه‌ی این نعمت (نیرو) که مرا عطا کردی من هم بدکاران را هرگز یاری نخواهم کرد. (۱۷)

موسی (پس از کشته شدن قبطی و نجات سبطی) از توقف به شهر مصر بیمناک شد و مراقب دشمن بود، ناگاه همان کس که روز گذشته از او یاری جسته بود باز او را به دادخواهی خواند. موسی به او گفت: پیداست تو سخت گمراهی! (۱۸)

و چون خواست دست به قبطی دشمن دراز کند (قبطی) فریاد کرد: ای موسی مرا هم می‌خواهی مانند شخص دیروز به قتل رسانی؟ معلوم است که تو در این سرزمین قصدی جز گردنکشی و جباری نداری و هیچ نخواهی مشفق و مصلح باشی. (۱۹)

و در این حال مردی (مؤمن) از دورترین نقاط شهر مصر شتابان آمد و گفت: ای موسی رجال دربار فرعون در کار تو شورا می‌کنند که تو را به قتل رسانند، به زودی از شهر بیرون گریز، که من درباره تو بسیار مشفق و مهربانم. (۲۰)

موسی از شهر مصر با حال ترس و نگرانی و مراقبت از دشمن بیرون رفت، گفت: بار اله‌ها، مرا از شر (این) قوم ستمکار نجات ده. (۲۱)

و چون رو به جانب شهر مدین آورد، با خود گفت: امید است که خدا مرا به راه مستقیم هدایت فرماید. (۲۲)

و چون بر سر چاه آبی حوالی شهر مدین رسید آن جا جماعتی را دید که (حشیم و گوسفندانشان را) سیراب می‌کردند و دو زن را یافت که دور از مردان در کناری به جمع‌آوری و منع اختلاط گوسفندانشان مشغول بودند. موسی گفت: شما اینجا چه می‌کنید و کار مهمتان چیست؟ آن دو زن پاسخ دادند که ما گوسفندان خود را سیراب نمی‌کنیم تا مردان گوسفندانشان را سیراب کرده باز گردند و پدر ما شیخی سالخورده و فرتوت است (و مرد دیگری نداریم، ناچار ما را به شبانی گوسفندان فرستاده است). (۲۳)

موسی گوسفندانشان را سیراب کرد و (با حالی خسته) رو به سایه‌ی درختی آورد و گفت: بار الها، من به خیری (یعنی زندگانی و قوت و غذایی) که تو (از خوان کرمت) نازل فرمایی محتاجم. (۲۴)

(موسی هنوز لب از دعا نبسته بود که دید) یکی از آن دو دختر که با کمال (وقار و) حیا راه می‌رفت باز آمد و گفت: پدرم از تو دعوت می‌کند تا در عوض سقایت و سیراب کردن گوسفندان ما به تو پاداشی دهد. چون موسی نزد او (یعنی شعیب پدر آن دختر) رسید و سرگذشت خود را بر او حکایت کرد (شعیب) گفت: اینک هیچ مترس که از شر قوم ستمکار نجات یافتی. (۲۵)

یکی از آن دو دختر (صفورا) گفت: ای پدر این مرد را (که به شجاعت و امانت آراسته است) به خدمت خود اجیر کن که بهتر کسی که باید به خدمت برگزینی کسی است که توانا و امین باشد. (۲۶)

شعیب (به موسی) گفت: من اراده‌ی آن دارم که یکی از این دو دخترم را به نکاح تو در آورم بر این مهر که هشت سال خدمت من کنی و اگر ده سال تمام کنی (آن دو سال) به میل و اختیار تو، و من (در این نکاح) رنج بر تو نمی‌خواهم نهاد، ان شاءالله مرا شخص شایسته (این خدمت) خواهی یافت. (۲۷)

موسی گفت: این عهد میان من و توست هر کدام از دو مدت را (در خدمت) به انجام رسانم بر من ستمی نباشد (و نباید باز خواست شوم) و خدا بر این قول (و عهد) ما وکیل است. (۲۸)

آن‌گاه که موسی عهد خدمت به پایان رسانیده و با اهل بیت خود (از حضور شعیب) رو به دیار خویش کرد (در راه) آتشی از جانب طور دید، به اهل بیت خود گفت: شما در اینجا مکث کنید که از دور آتشی به نظرم رسید (می‌روم تا) شاید از آن خبری بیاورم یا برای گرم شدن شما شعله‌ای برگیرم. (۲۹)

چون موسی به آن آتش نزدیک شد به او از جانب راست آن وادی در آن بارگاه مبارک از آن درخت (مقدس) ندایی رسید که ای موسی منم خدای یکتا پروردگار جهانیان. (۳۰)

و تو (در این مقام) عصای خود بیفکن. چون (عصا افکند و) بر آن نگرست و دید که گویی ازدهایی مهیب و سبک‌خیز است رو به فرار نهاد و واپس نگردید. (در آن حال بدو خطاب شد) ای موسی پیش آی و مترس که تو از ایمان هستی. (۳۱)

دست خود را در گریبان بر تا بی‌هیچ نقص (برص و) مرضی، سفید و روشن (چون ماه تابان) بیرون آید، و تا (به ظهور این معجزه) از وحشت و اضطراب بیاسایی باز دست به گریبان بر (تا به حال اول برگردد). این دو (عصا و ید بیضا) از جانب خدایت دو برهان (کامل و دو معجز

بزرگ الهی بر رسالت تو) است (اینک برو به رسالت) به سوی فرعون و فرعونیان که قومی فاسق و نابکارند. (۳۲)

موسی گفت: پروردگارا، من از فرعونیان یک نفر را کشته‌ام و می‌ترسم که مرا به قتل رسانند. (۳۳)

و (با این حال اگر از رسالت ناگزیرم) برادرم هارون را نیز که ناطقه‌اش فصیح‌تر از من است با من یار و شریک در کار رسالت فرما تا مرا تصدیق و ترویج کند که می‌ترسم این فرعونیان سخت تکذیب رسالتم کنند. (۳۴)

خدا به او فرمود که ما به همدستی برادرت (هارون) بسیار بازویت را قوی می‌گردانیم و به شما در عالم، قدرت و حکومتی می‌دهیم که هرگز دشمنان به شما دست نیابند، با این آیات و معجزات (که شما را عطا کردیم) شما و پیروانتان غالب خواهید بود. (۳۵)

چون موسی با معجزات و آیات ما که (حقانیتش) بر همه روشن بود به سوی فرعونیان آمد باز (آن قوم خود سر و لجوج نادان) گفتند: این معجزات تو جز سحری که ساختگی توست چیز دیگری نیست و ما این گفتار و دعوی که تو داری هیچ از پدران پیشینمان (امم سابقه) نشنیده‌ایم. (۳۶)

و موسی گفت: خدای من به احوال رسولی که از جانب او به هدایت خلق آمده داناتر است و بهتر می‌داند که (از ما مؤمنان و شما کافران) کدام یک عاقبت خوش در دار عقبی خواهیم داشت، محققاً ستمکاران عالم هرگز فلاح و رستگاری نخواهند یافت. (۳۷)

و فرعون (با بزرگان قوم خود چنین) گفت: ای مهتران، من هیچ کس را غیر خودم خدای شما نمی‌دانم، (و با وزیرش گفت:) ای هامان خشتی در آتش پخته و از آن برای من قصری بلند پایه بنا کن تا من بر خدای موسی مطلع شوم هر چند او را (در دعوی رسالت) از دروغگویان می‌پندارم. (۳۸)

و خلاصه فرعون و سپاهیان‌ش به ناحق در زمین سرکشی و تکبر کردند و چنین پنداشتند که به سوی ما بازگردانده نخواهند شد. (۳۹)

ما هم از آن ظالم و لشکر و اتباعش سخت مؤاخذه کردیم و همه را به دریا افکندیم، پس بنگر تا عاقبت کار ستمکاران به کجا کشید؟! (۴۰)

و ما آن قوم (ظالم) را پیشوایان (ضلالت و) دعوت به دوزخ قرار دادیم و روز قیامت یاری نخواهند شد. (۴۱)

و آن‌ها را در این دنیا در پی کردارشان لعن ابد فرستادیم و در آخرت هم از زشترویان (و مردودان درگاه ما) خواهند بود. (۴۲)

و همانا ما پس از آن‌که (طوایفی از) امم گذشته را (به کیفر کفر) هلاک کردیم به موسی برای بصیرت و هدایت و رحمت خلق کتاب (تورات) را عطا کردیم، باشد که مردم متذکر شوند (و راه خدا پرستی پیش گیرند). (۴۳)

و تو آن هنگام که ما به موسی مقام نبوت و فرمان الهی عطا کردیم در جانب غربی کوه طور اصلاً نبودی و حضور نداشتی (و حکایت او به وحی بر تو روشن گردید). (۴۴)

و لیکن ما امم و قبایلی را بیافریدیم که عمر دراز یافتند (و همه را به غفلت و جهالت به سر بردند و این خبرها کهنه شد و ما مجدداً به تو وحی کردیم) و نیز تو میان اهل مدین نبودی که اینک آیات ما را (در باره آنان) بر اینان (اهل مکه) تلاوت می‌کنی و لیکن ما مییم که (تو را لایق پیمبری دانسته) به رسالت فرستادیم (و به وحی خود از هر چیز آگاه کردیم). (۴۵)

و تو وقتی که ما (به موسی) ندا کردیم در جانب کوه طور نبودی و لیکن (وحی قصص موسی و سایر رسل به مقتضیات) لطف پروردگار توست (به تو) تا قومی را که بر آنان پیمبر منذری پیش از تو نیامده (و کتاب آسمانی به دست ندارند از خدا) بترسانی، باشد که متذکر شوند (و راه هدایت پیش گیرند). (۴۶)

و تا اگر بلا و عذابی به موجب کردار زشت خودشان به آنها رسید نگویند: پروردگارا، چرا برای ما رسولی نفرستادی تا آیات تو را پیروی کنیم و از اهل ایمان شویم؟ (۴۷)

پس هنگامی که (رسول) حق از جانب ما به آنها آمد گفتند: چرا به این رسول مانند موسی معجزاتی (نظیر عصا و ید بیضا و الواح تورات) داده نشد؟ آیا این مردم از این پیش به موسی هم (با همه این معجزات) کافر نشدند که گفتند: این دو (قرآن و تورات) سحر و جادوگری است که پشتیبان یکدیگرند و گفتند: ما به همه اینها سخت بی‌ایمان و بی‌عقیده‌ایم؟ (۴۸)

بگو: پس شما اگر راست می‌گویید کتابی که از این دو کتاب آسمانی (تورات و قرآن) خلق را بهتر هدایت کند از جانب خدا بیاورید تا من از آن پیروی کنم. (۴۹)

پس اگر به تقاضای تو جواب نتوانند داد در این صورت بدان که این مردم تنها پیرو هوای نفسند و کیست (ستمگر و) گمراه‌تر از آن کسی که راه هدایت خدا را رها کرده و از هوای نفس خود پیروی کند؟ البته خدا قوم ستمکار را (پس از اتمام حجت) هرگز هدایت نخواهد کرد. (۵۰)

و همانا ما برای (هدایت) این مردم (آیات قرآن را) سخن پیوسته (یعنی مرتب و مربوط به سعادت دنیا و آخرت خلق) آوردیم تا مگر متذکر (حقایق آن) شوند. (۵۱)

آنان که ما به آنها پیش از این، کتاب (آسمانی تورات و انجیل را) فرستادیم (یعنی موسی و عیسی و پیروان حقیقی آنها) به این (کتاب آسمانی قرآن) البته آنان ایمان می‌آورند. (۵۲)

و چون آیات ما بر آنها تلاوت شود گویند: به آن ایمان آوردیم که این قرآن به حق از جانب پروردگار ما نازل شده، ما پیش از این نیز تسلیم فرمان خدا بودیم. (۵۳)

اینان را دو بار پاداش نیکو دهند، زیرا صبر و ثبات (در دین خود و اسلام هر دو) ورزیدند و بدی را به نیکی دفع می‌کنند و از آنچه روزی آنها کردیم انفاق می‌کنند. (۵۴)

و چون سخن لغوی (از دشمنان دین) بشنوند از آن اعراض کنند و گویند: اعمال ما از ما و اعمال شما از شما، بروید سلامت باشید، که ما هرگز مردم (هرزه‌گوی) نادان را نمی‌طلبیم. (۵۵)

(ای رسول ما، با آن‌که تو هادی خلقی) چنین نیست که هر کس را تو دوست بداری هدایت توانی کرد لیکن خدا هر که را خواهد هدایت می‌کند و او به حال آنان که قابل هدایتند آگاه‌تر است. (۵۶)

و (برخی از اهل مکه) گفتند: اگر ما با تو طریق هدایت را (که اسلام است) پیروی کنیم ما را از سرزمین خود به زودی برابند (و به دست ملت عرب که متفق بر علیه اسلامند از وطن آواره شویم). آیا ما (مکه را) بر ایشان حرمی امن قرار ندادیم که به این مکان (بی‌آب و گیاه) انواع نعمت‌ها و ثمرات که ما روزیشان کردیم از هر طرف بیاورند؟ لیکن حقیقت این است که اکثر آن‌ها نادانند. (۵۷)

و چه بسیار شده که ما اهل دیاری را که به هوس‌رانی و خوش‌گذرانی پرداختند هلاک کردیم، و این خانه‌های (ویران) آن‌هاست که بعد از آن‌ها جز عده قلیلی در آن دیار سکونت نیافت و تنها ما وارث (دیوار آن‌ها) بودیم. (۵۸)

و پروردگار تو بر آن نیست که اهل هیچ شهر و دیاری را تا در مرکز آن رسولی نفرستد که آیات ما را بر آن‌ها تلاوت کند هلاک کند، و ما هیچ دیاری را هلاک نکنیم مگر آن‌که اهلش ظالم و بیدادگر باشند. (۵۹)

و آنچه از نعمت‌ها (ی این عالم) به شما داده شده متاع و زیور (بی‌قدر) زندگانی دنیاست و آنچه نزد خداست بسیار بهتر و باقی‌تر است، آیا فهم و عقل کار نمی‌بینید؟ (۶۰)

آیا آن کس که ما به او وعده‌ی نیکو (ی بهشت ابدی) داده‌ایم مانند کسی است که او را از متاع دنیا (ی فانی) بهره‌مند ساختیم سپس در قیامت او را (برای حساب و مجازات) حاضر آرند. (۶۱)

و (یاد آور) روزی که خدا آن مشرکان را ندا کند و گوید که کجا شدند آن خدایانی که شریکان من می‌پنداشتید؟ (۶۲)

در آن حال آنان که وعده‌ی عذابشان محقق و حتمی شده (یعنی پیشوایان کفر) گویند: پروردگارا، ما که این مردم را گمراه کردیم سببش گمراهی ما بود که خلق را هم مانند خود گمراه می‌خواستیم، و امروز (از پیروان خود) به سوی تو بیزاری می‌جوئیم که آن‌ها (از روی عقیده) ما را نمی‌پرستیدند (بلکه به هوای نفس خود در پی ما آمدند). (۶۳)

و (در آن روز به مردم بت‌پرست) گویند: اینک آنان را که شریک خدا گرفتید بخوانید (تا شما را از عذاب برهانند)، آن‌ها را بخوانند ولی جواب به ایشان ندهند و چون عذاب را به چشم ببینند آرزو کنند که ای کاش (مانند مؤمنان) هدایت یافته بودند. (۶۴)

و روزی که خدا خلق را ندا کند که شما چگونه به رسولان (حق) پاسخ دادید؟ (۶۵)

پس راه هر گونه عذر و سخن، آن روز بر آن‌ها پوشیده و مسدود شده و هیچ (از هول عذاب) سؤال و جواب نکنند. (۶۶)

اما آن کس که توبه کرده و ایمان آورده و عمل صالح به جای آورده امید است که از رستگاران باشد. (۶۷)

و خدای تو هر چه خواهد بیافریند و (هر کس را صلاح داند) بر گزیند، دیگران را (در نظم عالم) هیچ اختیار و گزینشی نیست، ذات پاک الهی منزّه و برتر از آن است که به او شرک آورند. (۶۸)

و خدای تو به آنچه خلق در دل پنهان کنند و یا آشکار سازند به همه آگاه است. (۶۹)

و اوست خدای یکتا که جز او هیچ خدایی نیست، هم ستایش در اول و آخر عالم (در این جهان و آن جهان) مخصوص او، هم حکم و سلطنت جهان با او و هم رجوع شما به سوی اوست. (۷۰)

(به این مردم مشرک) بگو: چه تصور می‌کنید اگر خدا ظلمت شب را بر شما تا قیامت پاینده و ابدی گرداند جز خدا کیست خدایی که بتواند برای شما روشنی روز پدید آرد؟ آیا سخن نمی‌شنوید؟ (۷۱)

باز بگو: چه تصور می‌کنید اگر خدا برای شما روز را تا قیامت پاینده و ابدی قرار دهد جز خدا کیست خدایی که برای آرامش و استراحت شما شب را پدید گرداند؟ آیا چشم بصیرت (به حکمت گردش روز و شب) نمی‌گشایید؟ (۷۲)

یکی از (هزاران لطف و) رحمت‌های خدا آن است که شب و روز را برای شما قرار داده تا در شب آرام گیرید و در روز از فضل خدا (یعنی روزی) طلب کنید، و باشد که شکرگزار (نعمت‌های خدا) شوید. (۷۳)

و (یاد آر) روزی که خدا مشرکان را ندا کرده و گوید که آن بتان و معبودان (باطل) که شریک من می‌پنداشتید کجا رفتند؟ (۷۴)

و (آن روز) ما از هر امتی شاهی بر گرفته و گوئیم اینک برهانی (بر آن دعوی‌های باطل که در دنیا داشتید) اقامه کنید. آن گاه (آن‌ها رسوا شده و) بدانند که حق و حقیقت با خدا (و رسولان او) است و آنچه به دروغ فرا می‌بافتند همه نابود گردد و از دستشان برود. (۷۵)

همانا قارون یکی از (ثروتمندان) قوم موسی بود که بر آن‌ها طریق ظلم و طغیان پیش گرفت و ما آن قدر گنج و مال به او دادیم که بر دوش بردن کلید آن گنج‌ها صاحبان قوت را خسته کردی، هنگامی که قومش به او گفتند: آن قدر مغرور و شادمان (به ثروت خود) مباش که خدا هرگز مردم پرغرور و نشاط را دوست نمی‌دارد. (۷۶)

و به هر چیزی که خدا به تو عطا کرده بکوش تا (ثواب و سعادت) دار آخرت تحصیل کنی و لیکن بهره‌ات را هم از (لذات و نعم حلال) دنیا فراموش مکن و (تا توانی به خلق) نیکی کن چنان که خدا به تو نیکویی و احسان کرده و هرگز در روی زمین فتنه و فساد برمی‌نگیز، که خدا مفسدان را ایدا دوست نمی‌دارد. (۷۷)

قارون گفت: این مال و ثروت فراوان به علم و تدبیر خودم به من داده شد! آیا ندانست که خدا پیش از او چه بسیار امم و طوایفی را که از او قوت و ثروت و جمعیتشان بیشتر بود هلاک کرد؟ و هیچ از گناه بدکاران سؤال نخواهد شد (بلکه یکسر به دوزخ روند). (۷۸)

آن‌گاه قارون (روزی) با زیور و تجمل بسیار بر قومش در آمد، مردم دنیاطلب (که او را دیدند) گفتند: ای کاش همان قدر که به قارون از مال دنیا دادند به ما هم عطا می‌شد که او بهره‌ی بزرگ و حظّ وافری را داراست. (۷۹)

و اما صاحبان مقام علم و معرفت (به آن دنیاپرستان) گفتند: وای بر شما (و همت پست شما) ثواب خدا برای آن کس که به خدا ایمان آورده و نیکوکار گردیده بسی بهتر (و بالاتر از این دارایی دو روزه قارون) است، ولی هیچ کس جز آنان که صبر پیشه کنند بدان ثواب و مقام نخواهد رسید. (۸۰)

پس (از اندک زمانی) ما هم او را با خانه (و گنج و دارایی) اش به زمین فرو بردیم و هیچ حزب و جمعیتی نداشت که او را در برابر خدا یاری کنند و خود هم نتوانست خویش را یاری دهد. (۸۱)

صبحگاه هم آنان که روز گذشته (ثروت و) مقام او را آرزو می‌کردند با خود می‌گفتند: ای وای (بر ما و آرزوهای ما) گویی خداست که هر که از بندگان خود را خواهد روزی فراوان دهد و (هر که را خواهد) تنگ روزی کند، اگر نه این بود که خدا بر ما منت گذاشت (و غرور و ثروت قارون نداد) ما را هم (مثل او) در زمین فرو بردی! ای وای که گویا کافران را هرگز فلاح و رستگاری نیست! (۸۲)

ما این دار (بهشت ابدی) آخرت را برای آنان که در زمین اراده علو و فساد و سرکشی ندارند مخصوص می‌گردانیم و حسن عاقبت خاص پرهیزکاران است. (۸۳)

هر که عمل نیک آرد پاداش بهتر از آن یابد، و هر کس که عمل بد کند بدکاران جز به همان اعمال بد مجازات نشوند. (۸۴)

(ای رسول ما، یقین دان که) آن خدایی که (احکام) قرآن را بر تو فرض گردانید (و ابلاغ آن را وظیفه تو قرار داد) البته تو را به جایگاه خود (مکه یا بهشت ابد) باز خواهد گرداند. (تو با مردم) بگو که خدای من به حال آن که محقق در هدایت و آن که در ضلالت آشکار است (از هر کس) داناتر است. (۸۵)

و تو خود امید آن که این کتاب بزرگ (قرآن) بر تو نازل شود نداشتی جز آن که لطف و رحمت خدا تو را به رسالت برگزید، پس (به شکرانه این رحمت) هیچ‌گاه به کافران نصرت و یاری مکن. (۸۶)

و زنها! کافران تو را از (تبلیغ) آیات خدا پس از آن که بر تو نازل شد منع نکنند، و (همیشه خلق را) به سوی پروردگارت دعوت کن و از مشرکان (و هم عقیدت و خوی آنان) مباش. (۸۷)

و هرگز با خدای یکتا دیگری را به خدایی مخوان، که جز او هیچ خدایی نیست، هر چیزی جز ذات پاک الهی هالک الذات و نابود است، فرمان با او و رجوع شما به سوی اوست. (۸۸)

تفسیر داستان بروایت مثنوی معنوی مولانا در جلسه 153 شرح مثنوی:

masnawi.persianguig.com